

# بچه‌ها بتتری



• سال دوازدهم • مرداد ۱۴۰۲ • شماره ۱۳۷  
ماهنامه ویژه کودکان نابینا و کم بینا



## در عزای شهدای کربلا بخوانید

- ۲..... نذری هایتان قبول!
- ۵..... سلام به عباس
- ۹..... یک روز گرم
- ۱۵..... دو پرسش خورشیدی
- ۱۶..... چرا پاها بو می گیرند؟
- ۲۱..... شیشه‌ی نشکن
- ۲۳..... شهرستان‌های چهارمحال
- ۲۴..... کلمه‌ی طلایی
- ۲۶..... چیستان
- ۲۸..... لبخند

## ندری‌هایتان قبول!

برای شرکت در مراسم عزاداری امام حسین (ع) به مسجد محل رفتیم. وقتی مراسم تمام شد، به هر کدام از ما یک غذای نذری دادند. غذا آن قدر خوب بود که دل‌م می‌خواست توی خیابان بنشینم و آن را بخورم اما خجالت کشیدم. وقتی به خانه رسیدیم، دیگر نمی‌توانستم تحمل کنم. به مامان گفتم: «مامان، من گرسنه‌ام. می‌خواهم غذایم را بخورم.» مامان گفت: «می‌دانم عزیزم، به خواهرت کمک کن تا سفره را پهن کند و همه با هم غذا بخوریم.»

برادر بزرگم که با چند نفر از جوانان محل در آشپزخانه‌ی مسجد کار می‌کنند، دیرتر از ما برگشت. وقتی رسید، ما

غذایمان را خورده بودیم و می‌خواستیم سفره را جمع کنیم. داداش چندتا غذا در دست داشت. آجی کوچولو دَوید تا غذاها را از او بگیرد. فکر می‌کرد غذای متفاوتی آورده که داداش گفت: «آجی جان، این همان غذایی است که شما خورده‌اید.»

وقتی مامان غذاها را در دست داداش دید، گفت: «پسرم، چرا این همه غذا آوردی؟ همه‌ی ما غذا خوردیم.» داداش گفت: «آقای ستاری، گفت برای خانواده ببرید.»

بابا گفت: «آقای ستاری برای تشکر از زحمات شما جوانان در مسجد، غذای اضافی به شما می‌دهد اما به نظر من، این غذاها برای ما زیاد است. بعد، چیزی به داداش گفت و دوتایی با هم از خانه بیرون رفتند. از مامان پرسیدم: «بابا و داداش کجا رفتند؟» مامان گفت: «غذاها برای ما زیاد بود. بابا پیشنهاد کرد

آن‌ها را برای کسانی که در خانه نیستند و مشغول خدمت به مردم هستند، ببرند.»

داداش کوچولو گفت: «یعنی کیا؟» مامان گفت: «مأمور پلیس که در خیابان سرگرم نظم دادن به رفت و آمد است یا کارگر زحمتکش شهرداری!» آجی کوچولو این حرف را که شنید، رفت توی آشپزخانه و غذایش را که کامل نخورده بود، آورد و گفت: «مامان، این را هم می‌شود بدهیم؟» خواهر بزرگم گفت: «نه خواهر قشنگم! این غذای شماست که کامل نخوردی. اگر بخواهیم به کسی غذا بدهیم، باید غذا کامل و دست نخورده باشد. شما تا شب گرسنه می‌شوی و بقیه‌ی غذایت را هم باید بخوری اما غذایی که داداش آورده بود، دست نخورده و کامل بود.» نذری‌هایتان قبول درگاه الهی!

«قاصدک»

سلام به عباس  
سلام به لاله‌هایی  
که عاشق نور بودند  
هفتاد و دو یاری که  
با شهادت جور بودند  
سلام ما به عباس  
سقای گل‌های یاس  
همون دلاوری که  
تشنگی را نمی‌خواست  
سلام ما به عباس  
سردار اهل حرم

همان که با حضورش  
غصه می‌ره از دلم  
سلام ما به عباس  
که خیلی باوفا بود  
همان جوانمردی که  
سقای بچه‌ها بود  
سلام ما به عباس  
که تو ادب بی‌همتاست  
همان علمداری که  
عشقش حسین زهراست  
سلام ما به عباس  
معنای مردانگی

همان که دوستش دارن  
همه توی زندگی  
سلام ما به عباس  
نور دو چشم زینب  
اون که نداشت نامحرم  
بهش نگاه کنه چپ  
سلام ما به عباس  
و عشق اون به زهرا  
عشقی که تو دلش بود  
حتی توی کربلا  
سلام ما به عباس  
غیور دشت بلا

پس داد امان نامه را  
این داداش باوفا  
سلام ما به عباس  
که خیلی با حیا بود  
ماه بنی‌هاشم و  
عموی بچه‌ها بود  
سلام ما به عباس  
به اون مرد دلاور  
حسین آرزو داشت  
بهش بگه برادر

«فاطمه رحیمی نژاد»

## یک روز گرم!

کولر آبی بقالی باباعلی، روی چارچوب آهنی اش نشسته بود و خمیازه می کشید. به داخل بقالی نگاه کرد. باباعلی هم داشت خمیازه می کشید و چرت می زد. کولر به خیابان نگاه کرد. مردم کلافه از آفتاب داغ، در حال رفت و آمد بودند و فقط ماشین ها با سرعت حرکت می کردند. به نظر کولر، توی این گرما هیچ کس حال و حوصله نداشت. در سه فصل دیگر سال که کولر بی کار بود، بیشتر به او خوش می گذشت و سر حال تر بود چون قیل و قال بچه ها موقع خرید خوراکی از باباعلی، نشاط زیادی به او می داد.

باباعلی پیر مرد با حوصله و خوش رو بود که سال ها این بقالی را می گرداند. همه ی اهالی محل، او را می شناختند و بچه ها

دوستش داشتند. او به حرف تک تک بچه‌ها گوش می‌داد. بابا هم مثل کولر، دلش برای بچه‌ها تنگ شده بود چون آن‌ها کم به بقالی می‌آمدند. کولر برای باباعلی غصه‌دار شد. از شلنگ باریک و بلندی که به او وصل بود، تند و تند آب خورد و آه سرد کشید اما دلش داغ بود.

ناگهان یک قطره‌ی اشک از دریچه‌ی کولر چکید. او به اشکش نگاه کرد و یک‌دفعه فکری به ذهنش رسید. به‌جای نشستن و خمیازه کشیدن، باید کاری می‌کرد تا بابا از دلتنگی دربیاید. آب زیادی خورد و تمام آب‌ها را توی دلش نگه داشت، بعد منتظر شد. اولین عابری که از آنجا می‌گذشت، یک جوان با سر و وضع مرتب بود. کولر قطره‌ی آبی روی سر او انداخت ولی موهای جوان، آن‌قدر پرپشت بود که متوجه‌ی

قطره نشد. کولر لبخندی زد و گفت: «عیبی نداره، چنان با  
عابرها شوخی کنم که هم حوصله‌ی آنها و هم بابا سر جایش  
بیاید!»

عابر بعدی که قطره‌ی آب روی سرش افتاد، آقای مسنی با  
سر طاس بود. آقای عصبانی پیش باباعلی رفت و گفت: «پدر  
من، این کولرت را درست کن، نشستی داره! مردم اذیت  
می‌شوند.» بابا که چرتش پاره شده بود، از روی صندلی بلند  
شد، با خوشرویی دم در دکان آمد و نگاهی به کولر انداخت.  
بعد به آقای سرطاس گفت: «ای آقا، یک قطره‌ی آب که اینقدر  
ناراحتی ندارد. فکر کن این کولر با تو شوخی کرده است.»

آقا بیشتر عصبانی شد و گفت: «مگه بچه شدی! شوخی  
کدومه؟» باباعلی خنده‌ای کرد و گفت: «راست می‌گی، کاش

بچه می شدم!» دوباره نگاهی به کولر انداخت و به داخل دکان برگشت. عابر بعدی، یک خانم شیک بود. به محض عبور از آنجا، کولر قطره‌ی درشت آبی روی روسری خانم انداخت. خانم حس کرد چیزی روی روسری‌اش افتاده. بالای سرش را نگاه کرد و کولر را دید. با ناراحتی به کولر نگاه کرد اما کولر خودش را به آن راه زد و در دلش قاه‌قاه خندید. بعد یک قطره‌ی دیگر روی صورت خانم انداخت. خانم فریادی زد که باباعلی مثل فنر از جایش پرید و دم در دکان آمد. خانم گفت: «روسری‌ام لک برداشت، مردم بی‌ملاحظه.» بعد با عصبانیت، به آن طرف خیابان رفت.

چند لحظه بعد، قیل و قالی به گوش کولر رسید و او را به یاد فصل مدرسه انداخت. چند پسر بچه با یک توپ پلاستیکی از

آنجا می‌گذشتند. وقتی آن‌ها به کولر رسیدند، او قطره‌های آب را مثل باران بر سرشان ریخت. سروصدای آنان بالا گرفت و به کولر نگاه کردند. بعد همگی خندیدند و هر کدام برای رفتن زیر قطره‌های آب کولر، یکدیگر را هل می‌دادند. باباعلی تا بچه‌ها را دید، دم در آمد. بچه‌ها به او سلام کردند و به بازی با قطره‌ها ادامه دادند؛ آن قدر که صدای کاسب‌های اطراف در آمد.

آن وقت بابا بچه‌ها را به داخل دکان دعوت کرد و به هر کدام، یک آبنبات چوبی داد. بچه‌ها خوشحال بودند و موقع رفتن برای کولر دست تکان دادند. کولر خسته اما خوشحال بود که بابا را از کسالت بیرون آورده است. او می‌خواست شوخی را تمام و استراحت کند ولی دیگر نمی‌توانست ریزش قطره‌های

آب از دریچه‌اش را متوقف کند. توی پیاده‌رو آب راه افتاده بود. بابا نمی‌دانست چه کند. در دکان را بست و به دنبال تعمیر کار رفت. تعمیر کار وقتی کولر را دید، گفت: «بابا علی، این که دیگر به درد نمی‌خورد! آن را دور بینداز و یکی از کولرهای جدید را بخر که خیلی خوب و بی‌درد سر هستند.» کولر از شنیدن این حرف، دلش لرزید و فکر کرد: «نکند بابا به حرف‌های تعمیر کار گوش کند!»

اما بابا لبخندی زد و به تعمیر کار گفت: «نه جانم، کولرهای جدید به درد من نمی‌خورد. همین خوب است! من و این کولر سال‌های زیادی را با هم سپری کردیم؛ آدم که رفیق نیمه‌راه نمی‌شود. شما که تعمیر کار واردی هستید، حتماً این کولر را که نمی‌دانم شوخی‌اش گرفته یا حوصله‌اش سر رفته، تعمیر

می‌کنید.» تعمیر کار دست به کار شد. او تا غروب، کولر را مثل روز اولش درست کرد. کولر خوشحال و تازه نفس و با‌باعلی راضی و خشنود، آن روز گرم را به پایان رساندند. بابا موقع بستن دکان، به کولر نگاهی انداخت و گفت: «شوخی، جدی شد! عوضش یک سرویس حسابی شدی ولی رفیق نیمه‌راه نشدی.»

[[مصومه نوازی]]

## دو پرسش خورشیدی

ساعت خورشیدی چیست و چگونه کار می‌کند؟ ساعت خورشیدی، یکی از قدیمی‌ترین ساعت‌ها است. در این ساعت به جای عقربه، از سایه‌ی خورشید که روی صفحه می‌افتد، استفاده می‌شود. وقتی زمین به دور خودش می‌چرخد، سایه هم روی

صفحه‌ی ساعت، جابه‌جا می‌شود.

**چرا خورشید، هر روز صبح طلوع می‌کند؟** واقعیت این

است که خورشید، هیچ وقت طلوع نمی‌کند. چون کره‌ی زمین به دور خود می‌چرخد، همواره آن قسمتی که مقابل خورشید است، روشن می‌شود و روز آغاز می‌شود و ما فکر می‌کنیم که خورشید طلوع کرده است.

[[مصومه ذبا]]

**چرا پاها بو می‌گیرند؟**

پا بخش مهمی از بدن انسان است و اگر پا نبود؛ ایستادن، دویدن و راه رفتن ممکن نبود. پاها همیشه بسیار کار می‌کنند و خسته می‌شوند، عرق می‌ریزند و بو می‌گیرند. بوی بد پا به خاطر باکتری‌ها است. باکتری‌ها دوست دارند در مکانی تاریک

و نمناک زندگی کنند. داخل کفشی که از عرق پا خیس شده است، یکی از بهترین مکان‌ها برای زندگی باکتری‌ها است. آن‌ها سلول‌های مرده‌ی پوست پا و چربی موجود در عرق پا را می‌خورند. وقتی تعداد آنان زیاد شد، اسیدهایی را دفع می‌کنند که بوی بدی دارند.

بین ۱۰ تا ۱۵ درصد از مردم، بوی پایشان خیلی بد است. می‌دانید چرا؟ چون پای آن‌ها بیشتر عرق می‌کند و مکان مناسبی برای زندگی نوعی باکتری است. این باکتری غیر از اینکه اسید بدبو تولید می‌کند، ماده‌ی دیگری به‌نام «ترکیب گازی سولفور» از خود برجا می‌گذارد. ترکیبات سولفوری، بوی غیر قابل تحملی دارد. اگر تا کنون بوی تخم‌مرغ فاسد به مشامتان خورده باشد، متوجه می‌شوید این ترکیبات چه بوی

**بدی دارند!**

**برای رفع بوی پا چه کنیم؟** ما نمی‌توانیم از ایجاد بوی بد در پاها جلوگیری کنیم اما اگر کاری کنیم که پاها کمتر عرق کند، می‌توان بوی پا را کمتر کرد. برای کاهش عرق پا این کارها را انجام دهید:

تمیز باشید و نظافت را رعایت کنید. هر روز پاهایتان را بشوید. اگر پاها را در تشت آب قرار دهید، بهتر از این است که فقط روی آنها آب بریزید. وقتی شستن پاهایتان تمام شد، آنها را حتماً خشک کنید. جوراب‌های مناسب و اندازه‌ی پایتان بپوشید. جوراب‌هایی از جنس کتان، پشم و بافتنی، عرق پا را در خود جذب می‌کنند و اجازه می‌دهند پوست پا نفس بکشد. کفش‌های شما نباید خیلی تنگ باشد. اگر کفش‌ها تنگ و کوچک

باشد، مطمئن باشید پاهایتان بیش از حد عرق می‌کنند. پوشیدن یک کفش به صورت دائمی باعث می‌شود بوی بد بگیرد. اگر دو جفت کفش دارید، یک روز در میان آن‌ها را عوض کنید. اگر دو جفت کفش ندارید، وقتی به خانه برمی‌گردید، بگذارید کفش‌ها کاملاً خشک شود. قرار دادن کفش در آفتاب هم به کشتن باکتری‌های آن کمک می‌کند.

استفاده از صابون‌های ضد باکتری نیز اقدام مفیدی است. با این صابون‌ها پاها را بشوید. اسپری‌هایی هم در بازار وجود دارد که باکتری‌ها را از بین می‌برند. اگر بتوانید از آن‌ها استفاده کنید، مفید خواهد بود. از پوشیدن کفش‌هایی از جنس پلاستیک خودداری کنید. پلاستیک نمی‌گذارد پوست پا تنفس کند و باعث عرق کردن زیاد آن می‌شود. گاهی هم از دمپایی یا

**صندل استفاده کنید. بگذارید پاهایتان هوای آزاد بیرون را تجربه کنند. اگر با انجام همه این کارها باز هم از بوی بد پا رنج می‌برید، از پدر و مادر بخواهید کفی‌ها یا پودرهای ضدعرق و ضدبو تهیه کنند و اگر باز هم مشکل ادامه داشت، به پزشک مراجعه کنید.**

**بدترین چیز در باره‌ی بوی بد پا این است که فرد در جمع خجالت می‌کشد. اگر شما چنین وضعیتی را دارید، تا حد امکان از درآوردن کفش در جمع خودداری کنید. اگر پا خشک و تمیز باشد، باکتری‌ها مجبور می‌شوند غذای خود را از جای دیگری به جز پاها تهیه کنند.**

**[[مترجم سید حسن حسینی]]**

## شیشه‌ی نشکن

شیشه‌ی نشکن، شیشه‌ای است که مقاومتش بیشتر از شیشه‌ی معمولی است. دو نوع شیشه‌ی نشکن وجود دارد که هر دو، به‌طور تصادفی کشف شدند. در اوایل دهه ۱۹۰۰ میلادی، «ادوارد بندیکت» شیمیدان فرانسوی، یک بطری شیشه‌ای را به زمین کوبید. هر چند شیشه ترک برداشت ولی شکست. او پس از آزمایش بطری، فهمید که لایه‌ای از سلولوئید خشکیده بر روی قسمت داخلی بطری، تکه‌های شیشه را کنار هم نگه داشته است.

چند سال بعد، هنگامی که صدمات ناشی از شکستن شیشه‌ی اتومبیل افزایش یافت، بندیکت به یاد این تجربه افتاد. او شیشه

را با لایه‌ای از سلولوئید پوشاند و اولین شیشه‌ی نشکن چند لایه را ابداع کرد. این شیشه در مقابل گلوله‌ی فولادی ۲۲۰ گرمی که از ارتفاع ۵ متری روی آن می‌افتاد، مقاوم بود. بعدها شیشه‌هایی با مقاومت و استحکام بیشتر ساخته شد.

در سال ۱۸۷۴ میلادی، یک دانشمند فرانسوی، ورقه‌های کوچک شیشه را حرارت داد و سپس آن‌ها را در روغن، سرد کرد. به این ترتیب، مقاومت شیشه را به صورت چشمگیری افزایش داد ولی این ورقه‌های شیشه‌ای، بسیار کوچک بودند و کاربرد چندانی نداشتند؛ تا دهه ۱۹۳۰ میلادی طول کشید تا شیشه‌های نشکن بزرگ ساخته شوند.

[[پریسا همایون‌روز]]

## شهرستان‌های چهارمحال

استان چهارمحال و بختیاری چند شهرستان دارد؟ در این

استان، ۷ شهرستان وجود دارد: شهرکرد، کوهرنگ، فارسان، بروجن، اردل، لردگان و کیار.

مهم‌ترین رودها در استان چهارمحال و بختیاری، علاوه بر

زاینده‌رود و کارون، ۲۰ رود دائمی و خروشان دیگر مانند بازفت، کوهرنگ، آقلاغ، سبزکوه و فارسان جاری است.

دیدنی‌های طبیعی استان این استان با داشتن طبیعت زیبا و

برخورداری از موهبت‌های الهی، در فصل‌های مختلف سال به خصوص بهار و تابستان، پذیرای مسافران زیادی است.

مهم‌ترین دیدنی‌های این استان، تونل کوهرنگ، تالاب چغاخور،

سراب رستم آباد، چشمه برم لردگان، طبیعت بازفت، لاله‌های  
واژگون فارسان، ارتفاعات زردکوه بختیاری، بلوط‌های سبزکوه  
و پیستاسکی چلگرد است.

«دکتر مهدی چوبینه و کورش امیری‌نیا»

## کلمه‌ی طلایی

پاسخ کلمه‌ی طلایی تیرماه، «جوانمرد» بود با این پاسخ‌ها:

جو، واردات، البرز، نیمرو، مهدکودک، رخس، دانا.

کلمه‌ی طلایی مرداد، از دو کلمه و یازده حرف تشکیل شده

است. برای رسیدن به این دو کلمه، با دقت به این پرسش‌ها

پاسخ دهید:

۱. هم متضاد گرسنه است و هم یک گیاه با بوی تند.

۲. حیوان نجیب.

۳. گلی که نماد شهیدان است و وارونه آن، شکل ماه در روزهای اول است.
۴. استانِ نصف جهان.
۵. یک شهر پنج حرفی در استان مازندران که سه حرف اولش، اهلی است و دو حرف آخرش یکی از اعضای بدن.
۶. کلمه‌ای که فقط یکی از روزهای هفته، آن را ندارد.
۷. جایی که مسافران در شهر مقصد در آن اقامت می‌کنند و می‌تواند پنج تا ستاره داشته باشد.
۸. کلمه‌ی دو حرفی مترادف پهلوان.
۹. در بین ساعت و ثانیه قرار دارد.
۱۰. عضوی از بدن که در دست و پا وجود دارد.
۱۱. فرزند نوهی هر فرد.

## چیستان

\* آن چه رنگی است که ۴ حرف اولش، یک نوشیدنی است؟

\* آن چه رنگی است که ۴ حرف اولش، نوعی ادویه و چاشنی است؟

\* کدام شهر در استان کردستان است که تمام حروف ورامین را البته با جا به جایی دارد؟

\* کدام ورزشکار ورزش آبی است که نام او تمام حروف کلمه نگارش را با جا به جایی دارد؟

\* قلّه‌ی مرتفعی که نامش همه‌ی حروف کلمه‌ی روستا را دارد؟

\* آشی که نامش را از هر طرف بخوانید، یکسان است؟

\* گیاه معطری که برای خوش‌عطر کردن برنج و شله‌زرد به کار

می‌رود و سه حرف آخرش، نام بخشی از پا است؟

\* کدام شهر در استان اردبیل است که نام یکی از زیورآلات پا برای بانوان است.

\* نام یک حشره که سه حرف اولش یک عدد یک رقمی و دو حرف آخرش یک عضو بدن است.

\* دو کشور که نامشان چهار حرفی و دو حرف آخرشان یک نوع محکم پارچه است که بیشتر برای شلوار استفاده می‌شود.

### پاسخ چیستان‌های تیر

تخته‌سیاه، سوزن، قیچی، ده‌نفر، دندان، غاز و زاغ، ناودان، شلغم، انار، شیر مادر، خدا یکی است و دوتا نمی‌شود و شب و روز هم سه‌تا نمی‌شوند، بهشت، نقطه، قیچی، حرف ق، قرص، گنج.

## لبخند

✚ معلم: «دو چهار تا می شود چندتا؟» حمید: «آقا، هشت تا.»

معلم: «آفرین، حالا هشت تا شکلات به تو جایزه می دهم.»

حمید: «آقا ببخشید، می شود شانزده تا!»

✚ اولی: «من آن قدر گوشت گاو خورده ام که پرزور شده ام!»

دومی: «پس چرا من که این همه ماهی خوردم، شنا یاد

نگرفته ام؟»

✚ معلم تاریخ: «تو چقدر کثیف و ژولیده هستی! چند وقت است

حمام نرفته ای؟» سینا: «از وقتی گفتید امیر کبیر را در حمام

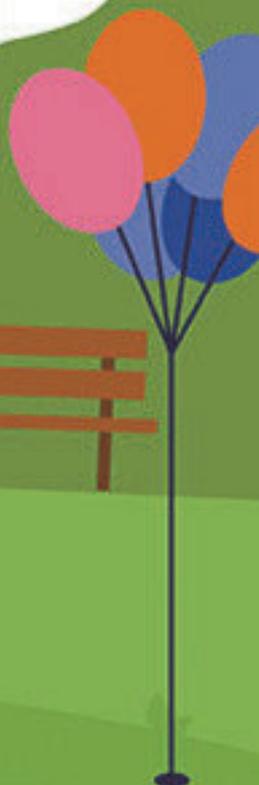
کشتند!»

✚ اولی: «سخت ترین کاری که در عمرت کردی چه بوده؟»

دومی: «پر کردن نمکدان چون سوراخ هایش خیلی ریز است!»



# Bacheh-ha Boshra



Managing Director: Nasrin Atyabi  
Address: P.O. BOX 17775/318 Teh. Iran  
Fax: +9821 31102464  
Cell Phone: +98 912 307 0328  
Website: www.kamna.ir

کامپ بوشرا، تهران، خیابان ایران، خیابان شهسوار پور، پلاک ۳۸  
تلفن: +۹۸۲۱۱۱۱۱۱۱ / ۳۳۱۰۳۳۳۳  
تلفکس: +۹۸۲۱۱۱۱۱۱۱ / ۳۳۱۰۳۳۳۳  
ایران، جلد: واحد تبلیغاتی

ناهنتمه ویژه کودکان نابینا و کم بینا  
مدیرعامل و مدیر مسئول: نسرین ایتیابی  
مدیر فنی: حسین یوسفی فرج‌زادی  
ویراستار: سید محمد حسینی  
تهران، صندوق پستی: ۱۷۷۷۵/۳۳۸